

## تقابل هسته‌ای ایران و آمریکا از منظر رویکرد سازه‌انگاری

عابدین ترک شوند<sup>۱۱</sup>، حامد قورجیلی<sup>۱۲</sup>

### چکیده

این نوشتار به بررسی تقابل میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا بر اساس تئوری سازه‌انگاری به عنوان یکی از نظریه‌های مطرح در حوزه روابط بین‌الملل در مورد مسئله هسته‌ای می‌پردازد. بر اساس تئوری سازه‌انگاری که دارای مولفه‌های اصلی همچون هویت، ارزش‌ها، انگاره‌ها و ایده‌ها می‌باشد، مابین دو کشور جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده پس از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ تضاد هویتی بسیار عمیقی بین این دو کشور در عرصه‌ی بین‌المللی رخ داد که برخاسته از انگاره‌ها و معانی نهادینه شده در سیاست خارجی آن‌ها است. این تقابل هویتی را علی‌الخصوص در مسئله‌ی هسته‌ای به نحو بسیار بارزی خود را نشان داد به گونه‌ای که ایالات متحده آمریکا با استفاده از نهادهای بین‌المللی مانند شورای امنیت، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سعی در فشار بر جمهوری اسلامی برای تعلیق نمودن فعالیت‌های هسته‌ای آن را دارد، در سوی مقابل نیز جمهوری اسلامی ایران نیز بر اساس هویت‌های نهادینه شده در سیاست داخلی و خارجی خود بر اصرار خود مبنی بر استمرار داشتن فعالیت‌های هسته‌ای اش و اینکه هیچ‌گونه خطری برای امنیت و صلح بین‌المللی ندارد و در راستای اهداف صلح‌آمیز می‌باشد، تأکید و افری دارد.

فرضیه‌ی اصلی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، این است که با توجه به نهادینه شدن انگاره‌ها، معانی، ایده‌ها و ارزش‌ها از دیرباز تاکنون در سیاست داخلی و خارجی دو کشور ایران و ایالات متحده، موجب شده است تا انگاره‌های مطرح شده از سوی یکدیگر را علی‌الخصوص در بحث پرونده هسته‌ای مبنی بر رسیدن به یک اجماع مورد قبول دو طرف در این زمینه (مسئله هسته‌ای) را با مشکل روبرو سازد. بنابراین برای رسیدن به یک توافق کلی در مورد مسئله هسته‌ای نیازمند یک همپوشانی هویتی بین دو کشور جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** سازه‌انگاری، هویت، تقابل هسته‌ای، ایران، آمریکا.

۱۱- دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

۱۲- دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

**مقدمه**

سابقه‌ی روابط ایران و آمریکا پُر از فراز و نشیب بوده است. موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایران، این کشور را در فراز و فرودهای تاریخی بسیاری در این روابط قرار داده است. نگاهی که مردم ایران و آمریکا در تاریخ روابط چندین ساله‌ی خود قبل از انقلاب اسلامی، نسبت به یکدیگر داشتند نگاهی نسبتاً متغیر بود. ذهنیت اجتماع ایرانی نسبت به حمایت آمریکاییان از شاه ایران تا آخرین لحظه و تلاش برای براندازی انقلاب مردمی ایران و بسیاری دیگر از اقدامات ایالات متحده آمریکا علیه حکومت‌های مردمی ایران، شکل گرفت.

جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی با در پیش گرفتن هویتی اسلامی و در تعارض قرار داشتن این هویت با هنجارها و قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل به ایجاد رابطه‌ی متعارض با کنش‌گران (غرب و ایالات متحده) پرداخت که با آن‌ها دارای اشتراکات و انگاره‌های مشترک نبود و این بازیگران علی‌الخصوص ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران را به عنوان موجودیتی در نظر گرفتند که ممکن است هژمونی و منافع آن‌ها را به خطر انداخته و با اتخاذ راهکارهای گوناگون سعی در متوقف ساختن افزایش قدرت آن داشتند. انگاره‌های شکل گرفته در ذهن ایران علیه اقدامات ایالات متحده آمریکا باعث شکل‌گیری هویت ایرانی ضد آمریکایی، پس از انقلاب اسلامی ایران شد. تضاد هویتی پیش آمده دو کشور در مسائل مختلف به وضوح دیده می‌شود.

یکی از مسائل و تقابل‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران در رابطه‌ی دو کشور، مسئله‌ی هسته‌ای ایران است. با پیشرفت فناوری هسته‌ای ایران در دهه‌ی اخیر این تحول موجب ترس ایالت متحده از دست‌یابی این کشور به این علوم بود. بعد از جنگ عراق مسئله‌ی هسته‌ای ایران به طوری جدی در دستور کار سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا قرار گرفت و این کشور سعی کرده است تاکنون ذهنیت جامعه بین‌الملل را نسبت به این مسئله تا حدودی تغییر دهد و با جلوه دادن ایران به عنوان تهدیدی برای غرب این کشور را مورد اتهام قرار دهد و همین امر موجب تحریم‌های شدیدی از سوی جامعه‌ی بین‌الملل علیه ایران شده است. از دید نظریه‌ی سازه‌انگاری، هویت‌های شکل گرفته ایران و آمریکا در اجتماع بین‌الادّهانی کشورشان باعث تضاد ابدی این دو کشور شده است. بر این اساس حتی زمانی که برخی اشخاص سعی در تغییر رویه‌ها و هویت کرده‌اند به دلیل برخوردهای داخلی نتوانسته‌اند آن طور که باید اقدام کنند و هویت منفی داخلی اجازه این تغییرات را نداده است.

پژوهش حاضر به دنبال تبیین این تضاد و تقابل دو کشور که ریشه در هویت ساخته

شده در اجتماع دو کشور دارد، بر اساس نظریه‌ی سازه‌انگاری، است. در این تحقیق سؤالاتی که مطرح می‌شوند عبارتند از اینکه: تقابل هسته‌ای ایران و آمریکا بر اساس نظریه‌ی سازه‌انگاره چگونه بوده است؟ چه عواملی باعث شکل‌گیری هویت‌های متضاد دو کشور شده است؟ فرضیه‌ای که در این راستا مطرح می‌شود این است که هویت‌های منفی باعث تقابل دو کشور شده‌اند که ریشه در سابقه‌ی تاریخی روابط دو کشور دارد. در این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی برای تبیین مسئله استفاده شده است و نیز منابع مورد استفاده برای رسیدن به فرضیه‌ی مورد نظر منابع کتابخانه‌ای و مقالات فارسی و لاتین و همچنین اینترنت بوده است.

### چارچوب نظری

از نظریه‌هایی که در دهه‌های اخیر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل مطرح شده، نظریه‌ی سازه‌انگاری می‌باشد. این نظریه تلاشی در حوزه‌ی فرا نظری در میانه‌ی طیفی از طبیعت‌گرایان و ... از یک سو و ساختارگرایان از سوی دیگر و مباحث محتوایی واقع‌گرایان و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۱۵). این نظریه قبل از مطرح شدن در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مباحث فرا نظری در علوم اجتماعی مطرح بوده است و بعد وارد دانش روابط بین‌الملل شده است (هادیان، ۱۳۸۲: ۴۸).

سازه‌انگاری در سیاست بین‌الملل بر مبنای یک هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌باشد که قائل به اهمیت فزاینده عوامل فکری مانند فرهنگ، ارزش‌ها، هنجارها و ... می‌باشد (Ruggie, 1998: 33-34). این نظریه از برخی مولفه‌های نظریه‌ی روابط بین‌الملل مانند اقتدارگریزی، توازن قدرت، رابطه‌ی میان هویت و منافع دولت و ... برداشت‌های متفاوتی را ارائه نموده است (هوپف، ۱۳۸۶: ۴۵۵). مهمترین مؤلفه‌ی سازه‌انگاری هویت است، تعریفی که از آن به طور کلی به دست می‌آید، این است که هویت مجموعه‌ای از باورها در مورد خود، دیگران و روابط میان آن‌ها است و در واقع هویت به افراد درکی از خود و وسایلی برای فهم روابط خود، محیط خارجی و دیگری ارائه می‌دهد و تکوین هویت یک کنشگر مستلزم قائل شدن به مرزهای میان خود و دیگری است. به نظر ونت هویت را نمی‌توان از بستر اجتماعی آن جدا کرد. همین هویت‌های اجتماعی هستند که برداشت‌های خاصی از خود در رابطه با سایر کنش‌گران نشان داده‌اند و از این طریق منافع خاصی را برای کنش‌گران تعیین می‌کنند و باعث شکل دادن به تصمیمات در سیاست‌گذاری کنش‌گران می‌شود همین امر باعث شکل‌گیری هویت خود در برابر هویت دیگری می‌شود (ونت، ۱۳۸۶: ۲۸۴-۲۸۶).

هویت در سازه‌انگاری به عنوان یک متغیر میانجی محسوب می‌شود که هنجارها و قواعد (ساختارهای معنایی بینادهنی هم در داخل و هم در سطح بین‌الملل) از یک

سو و منافع و عکس‌العمل کنش‌گران از سوی دیگر است. از دید این نظریه هویت کنش‌گران را هنجارها، ارزش‌ها و ایده‌های نهادینه در آن‌ها شکل می‌دهد و متعاقب این شکل‌گیری هویت، منافع آن‌ها نیز تعیین می‌گردد. و به این صورت منافع خود در تضاد یا همسو با منافع دیگری قرار می‌دهد (smith, 2001: 225-226).

در سیاست خارجی هنجارها و منافع بین‌ذهنی مشترک در داخل منجر به تکوین و انسجام هویت ملی می‌شود و همین امر موجب شکل‌گیری منافع ملی یک دولت و همچنین جهت‌گیری سیاست خارجی یک کشور در عرصه‌ی بین‌المللی می‌شود و این امر این مفهوم را به ذهن می‌رساند که در نظریه‌ی سازه‌انگاری هنجارها و ارزش‌ها به هیچ وجه جنبه‌ی صرفاً تزئینی نداشته بلکه شکل دهنده‌ی به هویت و منافع دولت‌ها می‌باشد.

به طور کلی می‌توان مؤلفه‌های اساسی نظریه سازه‌انگاری را در موارد زیر تشریح کرد: ۱- در این نظریه، واحد اصلی تحلیل در سیاست بین‌الملل، دولت‌ها می‌باشند. ۲- ساختارهای اجتماعی بشری با انگاره‌ها و باورهای مشترک یک اجتماع به وجود می‌آید نه با نیروهای مادی. ۳- هویت‌ها و منافع کنش‌گران بر اساس باورها و انگاره‌های مشترک که ناشی از تعاملات اجتماعی است شکل می‌گیرد. ۴- تصمیم‌گیری کنش‌گر بر اساس این است که جهان در دید او چگونه است و نقش او در این جهان چگونه باید باشد. ۵- با توجه به این که انگاره‌ها و هویت‌ها موجب شکل‌گیری منافع می‌شوند و به نوعی در تعیین رفتار سیاست خارجی کنش‌گران در هنجارسازی در ساختار بین‌المللی می‌شود و قدرت یک هنجار در ساختار بین‌الملل بستگی به دو چیز دارد: الف) تشابه آن، یعنی چه تعداد از بازیگران نظام بین‌الملل تصور ارزشی مشترکی از آن هنجارها دارند ب) بر صراحت و دقت آن. بدین معنی که یک هنجار تا چه اندازه می‌تواند رفتارهای مناسب و نامناسب را نشان دهد ۶- این نظریه معتقد به این می‌باشد که افزایش وابستگی متقابل، احترام به هویت‌ها و ارزش‌های داخلی و هنجارهای جهانی باعث کاهش نزاع در سطح بین‌المللی می‌شود. ۷- ساختار بین‌المللی برای آیندی از تعاملات اجتماعی است که کارگزاران در آن به شکلی پویا عمل می‌کنند. ۸- عوامل مادی در درون ساختارهای اجتماعی هستند که معنا می‌دهند و این در مقابل عقلانیت و خردگرایی نورئالیسم که معتقد به جدایی عوامل مادی از ساختارهای اجتماعی هستند، می‌باشد (رضایی، ۱۳۸۸: ۳۱۶-۳۱۷).

هویت‌های شکل گرفته در ایران و آمریکا نسبت به یکدیگر در طول تاریخ روابط خود و به ویژه مسئله‌ی هسته‌ای ایران باعث شکل گرفتن دو هویت متضاد ایرانی در مقابل آمریکایی شده است که موجب تضاد در منافع دو کشور در عرصه‌ی بین‌المللی می‌باشد. در قسمت بعد به پیشینه‌ی روابط دو کشور و چگونگی شکل‌گیری این

### هویت متضاد پرداخته می‌شود. **تاریخ روابط ایران و آمریکا و شکل‌گیری هویت‌ها**

تاریخ روابط ایران و آمریکا این موضوع را به اثبات می‌رساند که هویت در این دوران تاریخی فراگیر بوده و در روابط دو کشور تأثیر فراوانی داشته است. خط سیر این ذهنیت دو کشور نسبت به همدیگر امروزه منجر به دیدگاه‌های شدیداً متضاد نسبت به یکدیگر شده است. سابقه شکل‌گیری هویت ضد آمریکایی را می‌توان به دوران کودتای ۱۳۳۲ علیه مصدق و حمایت‌های آمریکا از شاه ایران علیه مردم دانست (Neumann, 1999: 212-223).

بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران و حمایت‌هایی که آمریکا تا آخرین لحظه از حکومت شاه داشت، موجب به وجود آمدن انگاره‌هایی در میان دولت‌مردان ایران و شکل‌گیری هنجارهای هویتی ضدآمریکایی شد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- تلاش در جهت گسترش اسلام و صدور انقلاب اسلامی و ساختن حکومت واحد اسلامی ۲- هنجار عدم وابستگی به سلطه‌گران و بیگانگان که باعث شکل‌گیری سیاست «نه شرقی و نه غربی» در ابتدای انقلاب بود (نخعی، ۱۳۷۶: ۲۰۳). ۳- هنجار عدالت‌خواهی و هم‌چنین ظلم‌ستیزی و مقابله با تبعیض در جامعه‌ی بین‌الملل و برپایی حکومت الهی بر اساس عدالت‌خواهی است. ۴- هنجار بعدی که نقش مهمی در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد را می‌توان هنجار حفظ مصلحت اسلامی دانست (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۲).

می‌توان گفت که در اندیشه‌ی سیاسی اسلام حکومت ریشه در وحی دارد. قدرت و حکومت در اسلام ابزاری برای تعالی و رشد جامعه، احقاق حق، بسط عدالت اجتماعی و احیای ارزش‌های اسلامی است. بنابراین مسئولان حکومت اسلامی ابتدا باید بدانند که اسلام چه انتظاری از آن‌ها دارد و آنگاه در جهت تحقق بخشیدن به خواسته‌های الهی تلاش کنند و برای رسیدن به آن هدف، سیاست‌های داخلی و خارجی خویش را تنظیم کنند.

بنابراین هنجارهای شکل‌گرفته در فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی ایران هم‌چون حفظ مصلحت اسلامی، صدور انقلاب اسلامی، شکل‌گیری سیاست نه شرقی و نه غربی و... که ناشی از تجربه‌ی تاریخی برای دستیابی به استقلال و همچنین عدم اعتماد به بیگانگان بخصوص ایالات متحده آمریکا می‌باشد، موجب به وجود آمدن یک نوعی از ایدئولوژی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گردید که می‌توان از آن تحت عنوان ایدئالیسم اسلامی نام برد که در تضاد با ایدئولوژی‌های مطرح در هنجارهای سیاست خارجی دولتمردان آمریکایی می‌باشد. با توجه به موارد یاد شده می‌توان گفت که هویت انقلابی-اسلامی نظام جمهوری اسلامی ایران موجب شده که

جهان بیرون را کاملاً دو وجهی و دوگانه ببیند و نمونه‌ی آن را می‌توان به تقسیم جهان به قلمرو مستضعفان و مستکبران در اهداف و اصول سیاست خارجی ایران مشاهده نمود که با توجه به آن دولت جمهوری اسلامی ایران خود را به عنوان ام القرا یا الهام بخش جهان اسلام و غرب به خصوص آمریکا را به عنوان نماد استعمار، توسعه طلبی و... می‌شناسد که به نوعی باعث به وجود آمدن هنجارها و ارزش‌های متعارض بین ایران و آمریکا شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۷).

در سوی دیگر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا که موجب شکل دادن به هویت آن در طول تاریخ و به مرور زمان شده است را می‌توان به موارد ذیل تقسیم نمود:

الف) تأکید بر تعادل قوا در اروپا و پی‌گیری مصرانه‌ی آن، اولویت ویژه قائل شدن بر ارزش‌های آمریکایی و گسترش آن در خارج از مرزهای آمریکا که با قرار دادن یک الگوی موفق و پذیرش اختیاری سایر نقاط جهان پی‌گیری می‌شود.

ب) تأکید بر منافع ملی که دارای درون‌مایه‌ی واقع‌گرایی و مبتنی بر اصل قدرت بوده و همچنین حفظ امنیت و ارزش‌های آمریکا هستند که موجب پذیرفته شدن اصل مداخله‌ی آمریکا در سایر نقاط جهان می‌شوند.

ج) اصل مداخله در جهان برای حاکم نمودن الگوها و ارزش‌های آمریکایی و آمریکایی کردن جهان صورت می‌گیرد (عبدالله خانی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۳). این اصول شالوده و اساس سیاست و روابط خارجی آمریکا در جهان را شکل داده‌اند.

با توجه به اصول مطرح شده در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا همچون تأکید بر ارزش محوری، تأکید بر منافع ملی و حاکم نمودن الگوها و ارزش‌های آمریکایی که موجب شکل‌گیری هویت این کشور شده‌اند، می‌توان گفت که این اصول موجب می‌شوند یک سری هویت‌هایی در تصور و فرهنگ دولتمردان و همچنین افکار عمومی ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران شکل بگیرد که شامل موارد زیر می‌باشند:

۱- اشغال لانه‌ی جاسوسی توسط دانشجویان ایرانی و بحران گروگان‌گیری که افکار عمومی آمریکا را تحت تأثیر قرار داد که ایران را حکومتی بی‌قانون جلوه داد (ازغندی، ۱۳۸۹: ۱۱). ۲- دید منفی آمریکا نسبت به ایران، ۳- حمایت ایران از تروریسم بین‌المللی و تغذیه‌ی مالی آن‌ها، ۴- منافع ایالات متحده آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه. ۵- صدور این نوع از حکومت اسلامی به سایر نقاط جهان و الگو بودن ایران برای شکل‌گیری حکومت‌های جدید در منطقه‌ی خلیج فارس و... با بررسی تاریخ روابط ایران و ایالات متحده آمریکا، می‌توان بیان نمود که میزان نقش رقابت‌های داخلی در ایجاد تعامل یا تقابل و همچنین جهت‌گیری‌های صورت گرفته در سیاست خارجی

ایالات متحده همچون نقش رسانه‌ها، محققان، بنیادها اقتصادی، شخصیت‌های سیاسی یهودی و مراکز لابی صهیونیستی بیشترین میزان تأثیر را در افزایش تقابل آمریکا با ایران ایفا می‌کنند. این موضوعات باعث شکل‌گیری انگاره‌ها و هویت در اجتماع ایالات متحده آمریکا شده است و همین امر باعث شده که در انگاره‌های آمریکایی جورج بوش، ایران به عنوان یکی از کشورهای که محور شرارت است، قرار گیرد (President Delivers Commencement Address at the United States Merchant Marine Academy, 2006).

با توجه به موارد یاد شده می‌توان به این نکته اذعان نمود که ایالات متحده آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم و پیش از انقلاب اسلامی دارای هویتی مشترک با دولت ایران بود اما پس از وقوع انقلاب، اصول و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تضاد با اصول و اهداف سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. به عبارت دیگر هویت و انگاره‌های جمهوری اسلامی ایران در تضاد با هویت ایالات متحده بوده و این مسئله باعث برخوردهای کلامی و نیز عملی این کشور علیه ایران از جمله تحریم‌های گسترده با همکاری جامعه‌ی بین‌المللی شده است.

#### **تقابل ایران و آمریکا در مسئله هسته‌ای بر اساس تئوری سازه‌انگاری**

بازیگران بین‌المللی با توجه به هویت‌های خاصی که خود شکل‌دهنده‌ی به آن هستند و بر اساس این هویت‌ها، برداشت‌ها و ادراکات خاصی از برقراری رابطه‌ی خود با سایر کنش‌گران (دیگران) نظام بین‌المللی دارند و از طریق آن، دولتمردان اقدام به تعیین و تأمین منافع ملی و شکل‌دهی به تصمیم‌های خود در حوزه‌ی سیاست داخلی و خارجی برای برقراری ثبات و امنیت می‌کنند (Fierke, 2007: 99).

می‌توان گفت که بازیگران بر اساس معانی، تلقی‌ها، برداشت‌ها و ادراکات خود که برآیند محیط آن‌ها است، دست به کنش متقابل می‌زنند و بر اساس آن به عنوان بازیگران نظام بین‌الملل تصمیم گرفته و در نهایت اجرا می‌کنند. بنابراین می‌توان به این نکته اشاره کرد که هویت یک کشور که بر اساس فرهنگ، جایگاه سرزمینی، میزان قدرت اقتصادی و معنوی آن و... شکل می‌گیرد و به تعریف و تعیین دوستان و دشمنان خود در عرصه بین‌المللی می‌پردازند. در واقع حوزه‌های نفوذ خود را مشخص می‌سازند. در نتیجه با توجه به موارد یاد شده تصویر ذهنی که یک کشور از خود و جایگاه خود در نظام بین‌الملل دارد باعث تصمیم‌گیری آن می‌شود (روحی، ۱۳۸۸: ۹۰۵-۹۰۶). بنابراین هر چقدر دولت‌ها نسبت به یکدیگر احساس دوری کنند و هویت آن‌ها در تعارض با هویت همدیگر قرار گیرد و هم پوشانی نداشته باشند، روابط آن‌ها با همدیگر مبتنی بر اختلاف بوده و موجب می‌شود که با داشتن افکار منفی طرف مقابل را همچنان تهدیدی قریب‌الوقوع در نظر بگیرند و درصدد مقابله و تقابل

با آن بر آیند. نکته‌ای که به نظر می‌رسد که در مورد رابطه ایران و آمریکا صدق کند. هویت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر ساختار هر یک از دو دولت آمریکا و ایران موجب می‌شود که آن‌ها بر اساس ساختار سیاست خارجی و داخلی خود به تعریف منافع و امنیت ملی پرداخته و موجودیت‌ها و کنش‌گران نظام بین الملل را دسته‌بندی کنند و از این طریق وضعیت موجود را قابل تحمل یا غیرقابل تحمل ببینند. به طوری که کنش‌ها و اقدامات اتخاذ شده توسط دیگران را به عنوان تهدید یا رفتاری دوستانه تلقی کنند و بر این اساس با کشوری متحد شوند یا علیه آن اقدام کنند و برخی از دیگرها را دوست یا برخی دیگر را دشمن بدانند.

در راستای سیاست تعریف خود و دیگری است که هویت هر یک از دو کشور در مسائل مربوط به یکدیگر از طریق بر ساخته‌های ذهنی مربوط به دیگری ساخته شده‌اند. همین امر باعث تفاوت چشمگیری در نحوه تعامل میان دو کشور ایران و آمریکا می‌شود و هر یک خود را به عنوان کارگزار خیر در تضاد با دیگری (به عنوان کارگزار شر) مطرح می‌کنند. در نتیجه می‌توان گفت که برای برقراری و ایجاد صلحی پایدار در روابط دو دولت، آمریکا و جمهوری اسلامی ایران باید به تعریفی نوین از هویت دیگری و تلاش به دنبال توجه به نقاط مشترک هویت یکدیگر باشند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۲۰-۲۱۸).

هنگامی که از این جنبه به مفاهیم هویت آمریکایی- ایرانی در مقابل یکدیگر نگاه می‌کنیم این نتیجه به دست می‌آید که دو دولت آمریکا و ایران، تصورات خصومت آمیز را نسبت به یکدیگر با توجه به عدم تعریفی نوین از هویت، منافع خود و... تداوم بخشیده و باعث تقویت دیدگاه‌هایی منفی در مورد دیگری به عنوان تهدید می‌شود. با توجه به این که از نظر سازه‌نگاری، دولت‌ها همچنان به عنوان مهمترین بازیگران در ساختار آنارشی هستند و لذا امنیت دولت کماکان در اولویت قرار دارد و از طرفی از آن جا که بین ساختار و کارگزار رابطه‌ی متقابل سازنده وجود دارد هنجارها و رفتارها نیز متقابلاً یکدیگر را می‌سازند.

هرگونه تغییر در رفتار کارگزار- ساختار به علت رابطه‌ی متقابل سازنده بین آن‌ها به صورت تدریجی تغییر در سایرین را به همراه خواهد داشت که نمونه آن را می‌توان در سیاست خارجی بوش در سال ۲۰۰۲ مورد توجه قرار داد. بوش ایران را متهم کرد که درصدد تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر برای مقاصد نظامی و همچنین تولید و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد و این که امنیت جامعه بین المللی را به خطر می‌اندازد در نتیجه ایالات متحده با تحت فشار قرار دادن ایران و همسو کردن جامعه بین المللی با اهداف و اصول سیاست خارجی خود، به تعدیل رفتار سیاسی و همچنین تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران پرداخته تا بتواند امنیت ملی خود



را که اولویت ویژه‌ای برای آن قائل می‌باشد، تأمین نماید. بنابراین، این موقعیت منعکس کننده‌ی هدف و لنتز در مورد این است که هویت‌هایی که «ساخته شده و متغیر می‌باشند»، چگونه به طور مستمر به تولید و نمایش دادن مجدد برای بازتولید خود نیاز دارند (weldes, 1999: 215).

با وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، دولت بوش از گفتمان‌های اشاعه‌ی «آزادی»، «لیبرالیسم» و «دموکراسی» در استراتژی‌های سیاست خارجی خود بهره جست و به منظور به اجرا در آوردن این گفتمان‌ها از قدرت سخت افزاری استفاده کرد. با توجه به این سیاست، آمریکا درصدد یافتن کشورهای حامی تروریسم و کانون‌های تروریسم بوده و به لحاظ عملی ایران را یکی از کانون‌های اصلی حمایت کننده از تروریسم بین‌المللی معرفی و متعاقب آن ایران را در لیست کشورهای تروریستی قرار داد و تمام سعی ایالات متحده بر این می‌باشد که جامعه‌ی بین‌الملل را متقاعد کند که با دستیابی جمهوری اسلامی ایران به سلاح‌های هسته‌ای، هنجارها، انگاره‌ها و ارزش‌های مشترک جامعه بین‌الملل را تهدید کرده و امنیت جهانی را به خطر می‌اندازد (سریع‌القولم، ۱۳۸۱: ۱۴).

به عبارت دیگر ایالات متحده آمریکا، ایران را به عنوان «دیگری» در نظر می‌گیرد که با در پیش گرفتن هویت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای متعارض و متفاوت، هژمونی آن را به چالش کشیده و منافع و اهداف ملی آن را با خطر مواجه می‌سازد. از سوی دیگر احساس خطر آمریکا از افزایش قدرت ایران به عنوان «دیگری‌ای» که به گفته الکساندر ونت «چنانچه این دیگری دشمن تلقی شود، کوچکترین افزایش قدرت آن تهدید در نظر گرفته می‌شود»، موجب گردید تا آمریکا با توجه به شکل‌گیری هویت جدید ایران پس از انقلاب، به عمده‌ترین مخالف فعالیت‌های هسته‌ای ایران تبدیل شود و نشان دهنده‌ی این نکته می‌باشد که بین ایالات متحده آمریکا و ایران تضاد هویتی وجود دارد.

آمریکا با توجه به تصویر و ادراکی که از موقعیت خود در نظام بین‌الملل و صحنه‌ی جهانی به عنوان یک ابرقدرت دارد و برای توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی کشور خود، دارای حوزه‌های نفوذ گسترده‌ای در سطوح منطقه‌ای و جهانی می‌باشد و همچنین بر اساس هویت‌ها و انگاره‌هایی که در طول زمان در آن شکل گرفته و رشد یافته است، افزایش توسعه‌ی اقتصادی-سیاسی، افزایش حوزه‌ی نفوذ و همچنین دستیابی جمهوری اسلامی ایران را به سلاح و تکنولوژی هسته‌ای را به عنوان تهدیدی برای منافع ملی و اقتصادی خود تلقی کرده و بر مفاهیمی مانند دولت رادیکال، ظالم، تروریست و محور شرارت و... در مورد ایران تأکید می‌کند. جمهوری اسلامی ایران نیز بر اساس تلقی‌ها و ادراکات خود با به تصویر کشیدن آمریکا به عنوان دلال جنگ،

دورو، استفاده کننده از بمب اتمی، سلطه گر به مقابله می‌پردازد. هر دو کنش‌گر با توجه به استنباطی که از یکدیگر به عنوان تهدید کننده حوزه نفوذ دارند و با توجه به هویت، ساختارها و هنجارهای حاکم بر سیاست خارجی آن‌ها باعث می‌شوند که همدیگر را به عنوان تهدیدی احتمالی و به عنوان بازیگری که نمی‌توان به آن اعتماد کرد، در نظر بگیرند (Campbell, 1998: 51).

همچنین جمهوری اسلامی ایران با توجه به اتخاذ هویتی انقلابی در سیاست خارجی خود و حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان و تداوم این سیاست، ایالات متحده را همچنان به عنوان شیطان بزرگ می‌داند و بر اساس اقتضای رویکردهای آرمان‌گرایانه خویش، اصول و اهداف سیاست خارجی خود را در تقابل نظری و عملی با هویت، ارزش‌ها و هنجارهای سیاست خارجی ایالات متحده می‌بیند و به منظور دفع رویکردها و اهداف تقابلی آمریکا، جمهوری اسلامی ایران استراتژی افزایش توان بازدارندگی، گسترش مرزهای امنیتی و... را در منطقه دنبال می‌کند و در تلاش است که جامعه‌ی بین‌الملل را متقاعد کند که ایران در تلاش برای دستیابی صلح آمیز به انرژی و تکنولوژی‌های هسته‌ای است. بنابراین می‌توان گفت که دو کشور در فضای پُر تنش منطقه‌ی خاورمیانه و در سطح بین‌المللی به عنوان دشمنان تقابل‌گرا در سال‌های پس از انقلاب اسلامی رفتار کرده‌اند (Seifzadeh, 2005).

جمهوری اسلامی ایران با در پیش گرفتن سیاست عدم وابستگی به ابرقدرت‌های شرق و غرب، تأکید بر شعارهایی مانند صدور انقلاب اسلامی به دیگر کشورها و مطرح کردن ارزش‌ها و هنجارهایی متفاوت از ارزش‌های دوران پیش از انقلاب در تضاد با منافع آمریکا در ایران و هر منطقه‌ای که این دو کشور در آنجا اعمال نفوذ می‌کردند، قرار داشت. یکی از کارهای مشترک ایران و آمریکا این بوده است که هر دو دولت به مشخصات هویتی یکدیگر آشنا بوده و به تصویر بسیار منفی طرف دیگر پرداخته‌اند. به این صورت ساختارها و هنجارهای داخلی حاکم بر طرفین را باید به عنوان اظهاراتی مشخص شده درک کرد که برای انتقال پیامی خاص از سوی انگاره‌های داخلی طراحی شده‌اند (Fierk, 2007: 99).

اما بحثی که در این جا مطرح می‌شود این نیست که هویت‌های آمریکا و ایران تماماً با هم شکل گرفتند چرا که به هویت باید به عنوان «مفهومی» چند وجهی نگاه کرد و ممکن است در برابر چندین دیدگاه به وجود آمده باشد. این نیز اهمیت دارد که هر هویتی ریشه در نظریه‌هایی دارد که به شکل جمعی درباره خود و دیگران وجود دارد و به ساختار جهان اجتماعی قوام می‌بخشد (Wendt, 1999: 238) می‌توان گفت که دو دولت ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی که کنش‌ها و واکنش‌های آن‌ها را نسبت به یکدیگر

سازماندهی می‌کند، بدست می‌آورند.

بنابراین باید در نظر داشت که آمریکا تنها تهدیدی نیست که ممکن است ایران به آن واکنش نشان داده باشد. در واقع ممکن است جمهوری اسلامی ایران تصویری از آمریکا که مخاطره آمیز بودن برنامه سلاح‌های کشتار جمعی عراق در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰ را که در نهایت بهانه‌ای فریب‌آمیز برای دخالت و اشغال این کشور بوده را مورد توجه قرار داده و برنامه‌های خود را بر طبق آن تقویت و گسترش نموده باشد. هم چنین ممکن است به جای صحبت‌های آمریکا، صحبت‌های اسرائیل از حمله‌ی نظامی به ایران چیزی بوده باشد که ایران را تحریک کرده است که به سوی شکستن بند و بحث‌ها و آغاز دوباره فعالیت‌های غنی‌سازی در اواخر سال ۲۰۰۵ سوق داده باشد. از این پس این موضوع برداشت می‌شود که هنگامی که بازیگران متعددی دخیل‌اند (بازیگرانی مانند اسرائیل) هرگز نمی‌توان این مسائل را با اطمینان از دیگر مسائل جدا کرد و به عبارت دیگر نمی‌توان به نوعی تک بعدی به قضیه نگاه کرد (United states department of state, 2002).

در نتیجه همان گونه که گفته شد منافع، هویت‌ها و... به وسیله ایده‌ها ساخته می‌شوند بر اساس آن، احساس و ادراک آمریکایی‌ها و ایرانی‌ها بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ موجب شده رویکردی رقابتی و خصمانه را نسبت به یکدیگر در پیش گیرند. در واقع اتخاذ این رویکرد خصمانه همان ایده‌هایی است که در ذهن آن‌ها نقش بسته و در جریان تعاملات اجتماعی تکوین یافته است (ونت، ۱۹۹۲: ۳۷-۳۶).

آمریکا و ایران در درجه‌ی اول از طریق ایده‌ها و بوسیله‌ی زبان درگیر می‌شوند و با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. بنابراین ایده‌های به هم پیوسته در جامعه موجب می‌شود که این ایده‌ها به صورت مجموعه‌ای از هنجارها درآمده به نحوی که این تصورات در سطح اجتماع پذیرفته می‌شوند و این دو دولت خود را با این ایده‌های تعریف کرده، می‌شناسند و بر اساس آن هویت خود را شکل می‌دهند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۵-۳۲۶).

رقابتی که بین ایران و آمریکا در زمینه هسته‌ای به وجود آمده است. این گفتمان (تقابل هسته‌ای) ابتدا در یک بافت و زمینه‌ای خاص اتفاق می‌افتد (انقلاب اسلامی و مسائل پیش از آن) که ردپایی از معانی پیشین نیز در آن دیده می‌شود و با تجربه‌های بعدی ترکیب می‌شود. این گفتمان بین ایران و آمریکا باعث شده که این دو کشور توانایی فهم معانی و هویت‌های شکل گرفته توسط همدیگر را نداشته باشند و پس از کنش و واکنش متقابل بین دو کنشگر و ارتباطات بین آن‌ها، به یک مفهوم نسبتاً ثابت (تعارض و تقابل) در طول سه دهه حیات انقلاب اسلامی از «خود» و «دیگری» داشته باشند (نوذری، ۱۳۸۰: ۲۲).

تاکنون هویت به صورت مفهومی ساخته شده که در گفتمان ایران و آمریکا کاملاً فراگیر

است، نشان داده شده است و این که هویت‌ها موجب شکل‌گیری منافع که سرچشمه رفتارها و اتخاذ تصمیمات از سوی دولت‌ها است، می‌شود. در سایه تعامل است که دولت‌ها قادر هستند که ساختارهای معنایی را بسازند و بر پایه برداشت و تصورات ذهنی خود همدیگر را به عنوان دوست یا دشمن و به تعبیری «خود» و «دیگری» در نظر بگیرند. بر این اساس مفاهیم منفی و متضادی که هر کدام از کشورهای آمریکا و ایران از هویت یکدیگر در ذهن دارند، موجب شده یکدیگر را به عنوان «دیگری» ای بشناسند که تهدید کننده منافع و امنیت ملی آن‌ها می‌باشد. مسئله هسته‌ای ایران یک چنین موردی است که هر دو طرف نه فقط برای تحصیل اقدامات سیاسی نسبت به دیگری، بلکه برای تقویت و بازتولید هویت و مفاهیم خود و دیگری از آن استفاده می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۲).

بنابراین با توجه به این که هویت از دیدگاه سازه‌انگاری برساخته می‌شود و نیز منافع ملی و کنش‌های کنش‌گران بر اساس آن شکل می‌گیرد. یکی از مهمترین نتایج این هویت، احیای تفاوت میان دولت‌ها است یعنی بازیگران سیاسی عملاً در سیاست جهان در چهره‌ی بازیگران مختلفی ظاهر می‌شوند و دولت‌های گوناگون بر اساس هویت‌های هریک از کنش‌گران، رفتارهای متفاوتی در قبال آن‌ها دارند. با توجه به موارد یاد شده می‌توان گفت که انگاره‌های شکل گرفته دو کشور ایران و آمریکا موجب شده که هویت‌های شکل گرفته شناخت بیشتری از ماهیت و ساختار دو کشور به دست بدهد. این ماهیت که به صورت دو جانبه با توجه به تعامل یا تقابل بین دو دولت ایران و آمریکا در حال شکل‌گیری است، بر این اساس می‌توان پیش‌بینی نمود که دو کشور همدیگر را به عنوان «دیگری» ای در نظر می‌گیرند که حوزه‌های نفوذ آن‌ها را تهدید کرده و در تلاش‌اند به نحوی هویت‌های طرف مقابل را همسو با انگاره‌ها و ارزش‌های مورد نظر خود تغییر دهند. در رفتارهای دو دولت باید به این نکته توجه داشت که تهدیدهای هر طرف زمانی کارایی دارند که با مفهوم اجتماعی در هم آمیخته شوند به عبارت دیگر این تهدیدها اجتماع داخلی و بین‌المللی را مخاطب قرار داده باشند و این زمانی است که تهدیدها به صورت موضوع مهمی برای جامعه‌ی بین‌الملل در می‌آیند و باید به آن‌ها توجه بیشتری شود. برای صلحی پایدار در سطح بین‌المللی نیاز به یک مشارکت اجتماعی بین‌المللی است (تدهویف، ۱۳۸۶: ۴۷۶).

بر پایه‌ی این دیدگاه اگر بخواهیم به ساختارها و هنجارهای حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا که موجب شکل‌گیری هویتی ثابت و پایدار در این کشور شده و همچنین موجب شده دیدگاه منفی دولتمردان آمریکایی نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران پس از انقلاب، با کثرت مواجه شود. می‌توان به این نکته اشاره کرد که ایالات متحده تلاش گسترده‌ای را برای جلوگیری از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای

انجام داد، با طرح ادعاهایی مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی ایران در صدد دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای و افزایش نفوذ و قدرت در سطح منطقه و بین‌المللی می‌باشد. برای مثال سیاست‌های ضد ایرانی آمریکا در دوران ریاست جمهوری کلینتون شدت و ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت و نمونه‌ی بارز آن را می‌توان به تشدید تحریم‌های گسترده بر علیه ایران (قانون داماتو) اشاره کرد و نیز به نظر می‌رسد که سیاست جلوگیری از دستیابی به سلاح هسته‌ای ایران توسط آمریکا به عنوان سرآغازی برای تشدید تقابل این دو کشور ارزیابی می‌شود (Perkovich, 2005: 2).

در نتیجه‌ی چنین بحث سیاستی که آمریکا با آن به ایران نگاه می‌کند، یعنی تدوین هویتی که آهسته و پیوسته در طول زمان ظاهر شده، بیان می‌کند که آمریکا چگونه ماهیت مقاصد هسته‌ای ایران را درک می‌کند. همین فرآیند برای ایران هم در مقابل آمریکا اتفاق می‌افتد. بنابر موارد یاد شده و با توجه به انگاره‌ها، معانی و هویت‌های ثابت و قوام یافته دو کشور و همچنین ساختارهای تهدید که به گونه‌ای باعث به وجود آمدن هویت‌ها به صورت دوجانبه می‌شوند، به نوعی می‌توان گفت که خصومت میان دو طرف ایالات متحده آمریکا - ایران را پایدار و ابدی می‌سازد و این حالت و موقعیت تقابل جویانه بین این دو دولت ممکن است تا مدت‌های طولانی باقی بماند. کشورهای غربی و علی‌الخصوص ایالات متحده اظهار می‌دارند که با توجه به خطرناکی که ناشی از تولید نیروگاه‌های هسته‌ای برای محیط زیست وجود دارد، دستیابی کشورهای جهان سوم به تکنولوژی جنگ‌افزارهای هسته‌ای یک اشتباه فاحش است و این که جمهوری اسلامی ایران از ذخایر عظیم انرژی اورانیوم برخوردار بوده و فعالیت‌های این کشور را می‌توان پوششی برای تولید جنگ‌افزارهای هسته‌ای دانست. بنابراین از دیدگاه دولتمردان آمریکایی جمهوری اسلامی ایران نباید در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی به موقعیت و جایگاه برتری دست یابد. در راستای این سیاست، مقامات آمریکایی سعی دارند تا کشورهای گوناگون از جمله کشورهای چین، روسیه، پاکستان و... را از صادر نمودن تجهیزات هسته‌ای به ایران بازدارد. به بیان دیگر عکس‌العمل و طرح‌ریزی مجدد چشم‌اندازهای موجود در آمریکا که در مورد ایران و اسلام (دیدگی که دولتمردان آمریکایی به اسلام به عنوان دین تروریست‌ها دارند)، صادق هستند را حساس‌تر می‌کند و آن‌ها به دنبال ایجاد یک سپر امنیتی در مقابل طرح‌های جدیدی که از سوی ایران ارائه می‌شود، می‌باشند (zones, 2005: 6).

از جمله مواردی که تقابل ایران و آمریکا را در مسئله هسته‌ای نشان می‌دهد را می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

برای مثال در زمان انتشار اطلاعات جدید و اقداماتی که اغلب درست قبل از برگزاری

یک نشست یا رأی گیری سرنوشت ساز در مورد مسئله هسته ای ایران انجام می گرفت هر دو کشور به دنبال ایجاد شبهه در مورد قابل اعتماد بودن دیگری بودند. دو دولت ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران در پی این تلاش بوده اند که ادراک و استنباط خود را از وقایعی که رخ داده است، معتبر جلوه دهند و هر کدام درصدد توجیه کردن اقدامات خود و همسو کردن جامعه ی بین المللی با اهداف و اصول سیاست خارجی خویش می باشند (Neumann, 1999: 223-224). بنابراین هویت دارای دو انگاره ی «خود» و «دیگری» بوده و ساختارهای درونی و بیرونی هر دو به هویت ها قوام می بخشند. کنش گر بر اساس سابقه ای که در ذهن دارد، با سایر کنش گران وارد تعامل یا تقابل می شود و یک نقش را به خود و نقشی را به دیگری منتسب می کند. در نتیجه با توجه به هویت-های مطرح شده در سیاست دو دولت آمریکا و ایران، هر کدام انگاره ها و هنجارهای حاکم بر ساختار خود را قابل قبول و انگاره های دیگری را به عنوان تهدید در نظر می گیرند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۷).

ایران با توجه به معانی و ایدئولوژی آرمان گرایانه ی خود، ابتدا به این اتهام آمریکا مبنی بر این که تأسیسات جمهوری اسلامی ایران در نطنز و اراک برای اهداف غیر صلح آمیز بوده، اعتراض کرده است. آمریکا نیز بر اساس ایدئولوژی واقع گرایانه خود، این تعبیر (صلح آمیز بودن فعالیت های هسته ای ایران) را به چالش کشیده و استدلال می کند که ایران انگیزه های پنهانی دارد و نباید به آن اعتماد کرد. پاسخ ایران مطابق با گزینه ی سومی است که نیومن ارائه داده است به عبارت دیگر به جای پذیرش تصورات آمریکا یا تغییر موضع اش، ایران این راه را بر میگزیند که به صراحت اعلام می کند که تمام برنامه های هسته ای که انجام می دهد صلح آمیز و در تطابق با حقوق مسلمش تحت نظر ان پی تی است و از حق مسلم خود کوتاه نمی آید (Neumann, 1999: 234). همان گونه که هاپ تأکید می کند توانایی یک بازیگر برای تحصیل تعبیرش از هویت، تهدید یا نمایش یک موقعیت معین لزوماً حاصل عملکرد منابع مادی آن بازیگر (توانایی اش در استفاده از منابع) است. بویژه دوتی که از یک نظریه انتقادی می نویسد تا از چشم اندازی واقع گرایانه توجه افراد را به این نکته جلب می کند که بازیگران قدرتمند چگونه با مصونیت نسبی قادر به تحمیل آن چه از دیگری به نمایش می گذارند، هستند (Hopf, 1998: 178).

بنابراین واضح است که آمریکا به طرز قابل ملاحظه ای منابعی بیشتر از منابع ایران در اختیار داشته و قادر بوده است از ذخایر اقتصادی، تکنولوژی، نظامی و اجتماعی خود نهایت بهره برداری را بکند تا پیام خود را به شیوه ای بیان کند که ایران در حال حاضر نمی تواند به انرژی هسته ای دست یابد. به عنوان مثال چون دسترسی آمریکا به شبکه های رسانه ای جهانی بیشتر از ایران است این کشور توانایی آن را دارد که

به اشباع رسانه‌ها پردازد یا پیام‌های ایران را کم اهمیت جلوه دهد و کاری کند که صدای ایران به گوش کسی نرسد. با توجه به موارد گفته شده ممکن است رویارویی آینده ماهیتی فیزیکی و مادی داشته باشد. در نمونه هسته‌ای در حال حاضر دیدگاه آمریکا نسبت به دیدگاه ایران برنده میدان بوده است زیرا آمریکا قادر به متقاعد کردن «دیگران» از طریق گفتمان، در این رابطه بوده است که مقاصد ایرانی‌ها به هیچ وجه پاک و خالص نیست، باید در شورای امنیت سازمان ملل متحد با این مورد برخورد کرد و این که باید تحریم‌ها را به ایران تحمیل کرد.

گفتمان تکثیر سلاح‌های هسته‌ای بیان شده توسط موتیمر مناسب‌ترین موردی است در رابطه با استفاده از منابع و قدرت، که آشکارا می‌توان آن را برای موقعیت آمریکا و ایران به کار برد و بیان کننده این مسئله است که عضویت آمریکا در نهادهای تأثیرگذاری مانند هیأت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل متحد است که به آمریکا در به دست آوردن پذیرش آن چه که از اقدامات ایران به نمایش می‌گذارد به عنوان استنباط غالب و پذیرش جامعه بین‌المللی کمک می‌کند (Mutimer, 2000: 82).

بنابراین هر کدام از دو بازیگر سعی در جلب نظر جامعه بین‌المللی مبتنی بر این که مواضع و ادعای آن‌ها دارای اعتبار می‌باشد، هستند. دولت جمهوری اسلامی ایران با طرح این ادعا که فعالیت‌های هسته‌ای آن صلح‌آمیز است در تلاش برای متقاعد کردن نظام جهانی و هماهنگی با انگاره‌ها و ارزش‌های جامعه بین‌المللی برای کاهش تحریم‌های صورت گرفته از سوی ایالات متحده و هم‌پیمانانش می‌باشد. در سوی مقابل نیز ایالات متحده سعی داشته تا بتواند اتحادیه اروپا و جامعه بین‌المللی را مجاب کند که دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای تهدیدی بزرگ برای کل جامعه بشریت است و با هماهنگ کردن جامعه بین‌المللی با اصول و اهداف سیاست خارجی خود، ایران را از دستیابی به تکنولوژی‌های هسته‌ای بازدارد. بنابراین با وجود پذیرش بین‌الذهانی بین‌المللی به عنوان داور نهایی در تعیین رفتار کشورها، همچنان روابط دو کشور به صورت خصومت‌آمیز می‌باشد به گونه‌ای که برنامه هسته‌ای ایران با توجه به ایدئولوژی آرمان‌گرایانه آن تدوین شده است و ایران بر اساس آن به واکنش می‌پردازد و این سیاست تغییرناپذیر است در حالی که از سوی دیگر مخالفت‌های بین‌المللی از سوی کنش‌گران همسو با ایالات متحده در مورد برنامه هسته‌ای ایران افزایش یافته است.

به طور خلاصه باید گفت علی‌رغم پیچیدگی‌های روابط ایران و آمریکا، رویکرد سازه‌انگاره برای کمک به عمق بخشی به درک ما از مسئله هسته‌ای آمریکا-ایران چیزهای بیشتری برای گفتن دارد؛ سازه‌انگاری نه تنها سازو کاری برای توصیفی راجع

به این که چرا خصومت آمریکا و ایران این قدر پایدار است ایجاد می کند، بلکه مهمتر از آن ثابت می کند که این خصومت چگونه حفظ می شود. با توسعه سازوکارهایی که در تولید ساختارهای اجتماعی هر طرف در مورد مسئله هسته ای ایران مورد استفاده قرار می گیرد نشان دهنده این موضوع است که انگاره ها و ذهنیت های شکل گرفته از مناظره های دو طرف برای اقناع کردن جامعه ی بین المللی مبتنی بر اینکه تعبیر کدام کنشگر درست است موجب شکل گیری جوهره ی این منازعه می شود (United states department of state, 2000). در نمونه ی آمریکا و ایران رابطه ی خصمانه ساختارهای هویتی است که بازیگران را شکل می دهد. بنابراین هر گونه تغییر در رفتار کارگزار، ساختار یا هنجار به علت وجود رابطه متقابل سازنده بین این عوامل، به صورت تدریجی تغییر در نحوه ی نگرش دو دولت نسبت به همدیگر را در پی خواهد داشت. علاوه بر این ساختار نیز به نوبه ی خود بر رفتار کارگزار تأثیر می گذارد (Neumann, 1997: 145).

همان گونه که در طول تاریخ آمریکا- ایران ثابت شده است برای ساختن و پذیرفتن تصویری جدید از ماهیت «دیگری» به عنوان تهدیدکننده ی ثبات و امنیت ملی که از یکدیگر به نمایش می گذارند، نیاز به رضایت و جلب حمایت دولتمردان و همچنین افکار عمومی دو دولت برای مشروعیت بخشی به اقدامات خود در تقابل با یکدیگر می باشد. بنابراین ماهیت ساختار و کارگزار که به صورت دو جانبه شکل می گیرد، نشان دهنده ی این نکته است که بازیگران از طریق ساختارهای داخلی و بین المللی تحت فشار هستند و این موضوع را می رساند که ساختارهای دو طرف نقش تعیین کننده ای در سیاست خارجی دولت ها در برقراری رابطه با سایر کنش گران دارد (Hopf, 1998: 172-181). در نتیجه از دید سازه انگاری علت تغییر سیاست آمریکا بعد انقلاب اسلامی نسبت به جمهوری اسلامی ایران و بالعکس را باید در تغییر نگرش دو کشور نسبت به یکدیگر جستجو کرد که رویکردی تقابلی جویانه را برابر همدیگر در پیش گرفته اند. بدون چنین درک سازه انگارانه ای توضیح معمولی ماهیت هسته ای ایران و آمریکا در بهترین شکل آن هم ناقص است.

عامل دیگری که در تجزیه و تحلیل اظهارات آمریکا و ایران راجع به یکدیگر بیان شده است و موجب پیچیده تر شدن مسئله هسته ای می شود، نقش فریب کاری است. هر طرف اظهار نظر معینی می کند ولی نمی توان فهمید این اظهار نظر همان چیزی است که آن ها واقعاً باور دارند. به عنوان مثال ممکن است آمریکا خیلی خوب بداند که اقدامات هسته ای ایران بی خطر است یا برعکس ممکن است آن ها مدارک کافی برای ادعاهای شدیدالحنی که می کنند، نداشته باشند با این وجود آن ها می توانند به دلایل سیاسی تصمیم به نادیده گرفتن فقدان چنین مدارکی بکنند، که مبادا موضعشان



تضعیف شود. آن‌ها پیامی را که طرح می‌کنند جدای از واقعیات متمرکز شده است. بر این اساس امکان این که هر بازیگر در میان عموم یک چیز بگوید ولی در پشت صحنه با بازیگران به گونه‌ای متفاوت مشورت کند، هم باید در نظر گرفته شود. این مسئله به رفتار بازیگران دولتی باز می‌گردد که با هویت‌های خاص خود، برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنش‌گران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیم‌های خود شکل می‌دهند و در استراتژی‌ها، اصول و اهداف سیاست خارجی خود به کار می‌برند (Jervis, 1976: 292-308).

بنابراین می‌توان گفت که منازعه‌ی میان ایران و آمریکا در حیطه ایده‌ها و از طریق گفتمان‌ها اتفاق افتاده است. تجزیه و تحلیل دوره احمدی نژاد و بوش به طور ویژه تأکید می‌کند که چگونه هر دو دولت مکرراً پیام‌های تهدید برانگیز یکدیگر، راجع به جنبه‌ای از مسئله‌ی هسته‌ای را با پیام‌های متقابل خودشان پاسخ می‌دادند. گاهی آن‌ها مستقیماً نکات مطرح شده توسط دیگری را نقض می‌کنند تا در جهت هدایت افکار جامعه‌ی بین‌المللی به مسیر دلخواه‌شان تلاش کنند. گاهی هم ممکن است هر یک از دو دولت گفتمان دیگری را نادیده گرفته و به حاشیه برانند مانند زمانی که ایالات متحده آمریکا پاسخ ایران به بسته‌ی پیشنهادی مشوق‌های ای یو تیری (اتحادیه اروپا) مبنی بر این که اگر جمهوری اسلامی ایران تعلیق غنی‌سازی را بپذیرد، اتحادیه اروپا حقوق ایران را بر اساس معاهده‌ی (ان پی تی) به رسمیت شناخته و همچنین مذاکراتی را در مورد موافقت‌نامه تجارت و همکاری با ایران را از سر بگیرد و یا همچنین از آغاز مذاکره‌هایی مبنی بر پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی حمایت کند، را کم‌اهمیت و بی‌ارزش جلوه داد. این نشان می‌دهد که مکاتبات میان دو دولت اغلب مملو از دشواری‌ها و عدم اعتماد به یکدیگر بوده و به آن چه دیگری در این رابطه (مسئله هسته‌ای) می‌گوید با دقت بسیار توجه می‌کنند و بر طبق آن آشکارا پاسخ می‌دهند (Neumann, 1999: 223-224).

در یک بحث کلی می‌توان گفت که رویکرد سازه‌انگاری به جای توجه به این نکته که دولت‌ها به دلیل جایگاهشان در عرصه‌ی بین‌المللی چه می‌توانند، بکنند، به هویت تصمیم‌گیرندگان در دولت‌ها تأکید دارد و به این توجه می‌کند که دولت‌ها خود را در ارتباط با دیگران چگونه می‌بینند؟ و چه اقدامی می‌خواهند انجام بدهند؟ که این ارتباط می‌تواند به صورت خصمانه و رقابتی یا به صورت دوستانه و در قالب همکاری و تعامل باشد (Kubalkova, 2001: 33). بنابراین ایران توضیح می‌دهد که چرا به معاملات مخفیانه در زمینه‌ی تأمین تجهیزات هسته‌ای و.. متوسل شده است و دلایلش را این می‌داند که مخالفت‌های غیرقانونی و خصومت آمیز ایالات متحده آمریکا، این کشور را مجبور به چنین کاری کرده است و همین‌طور در مورد آمریکا می‌توان گفت

این کشور در مشکوک جلوه دادن برنامه هسته‌ای ایران و همچنین تضعیف و منزوی ساختن ایران در جامعه بین‌الملل با توجه به فعالیت‌هایی که علیه ایران انجام داده، موفق بوده است.

در رویکرد سازه‌انگاری ساختارهای تأثیرگذار بر رفتار دولت‌ها، اغلب ساختارهایی اجتماعی که برآیند ایده‌های مشترک داخلی هستند، می‌باشند و محیطی که دولت‌ها در آن اقدام به کنش متقابل می‌کنند، بیشتر اجتماعی بوده تا اینکه مادی باشند. این محیط می‌تواند بر فهم دولت‌ها از منافع آن‌ها تأثیرگذار باشد بدین معنا که فهم دولت‌ها که متأثر از هویت و تلقی آن‌ها از منافع ملی خود است، از درون فرآیندهای اجتماعی مانند اجتماعی شدن، گفتگو و توجه به افکار عمومی و... بروز می‌کند. با توجه به مسائل گفته شده مفهوم هویت-تهدید، تا اندازه‌ای توضیح می‌دهد چرا حل موقعیت‌های منازعه‌ی بلند مدتی مانند روابط آمریکا و ایران اینقدر دشوار است. در نتیجه با توسل به مسئله‌ی هسته‌ای ایران، آمریکا و ایران عادت کرده‌اند که به هر اقدام و واقعه مرتبط از مواضعی کاملاً متضاد نگاه کنند (تیشه یار، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۴).

می‌توان گفت که رویکرد سازه‌انگارانه نیروهای محرکه داخلی یک دولت را با نیروهای محرکه خارجی ترکیب می‌کند به عنوان نمونه می‌توان نیروی‌های محرکه داخلی ایران که شامل سه بُعد «مذهبی»، «سستی-ایرانی» و «مدرن» می‌باشد را با نیروی محرکه خارجی که همان هنجارها و قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل هستند را ترکیب کرده که باعث تأثیر نقش ساختارهای اجتماعی بین‌المللی و رفتار کنش‌گران بر شکل‌گیری سیاست خارجی دو دولت می‌شود، را اشاره کرد (Moshirzadeh, 2007: 38). برای مثال این تأثیرات آثاری بر معماهای امنیت و پیچیدگی‌های منازعه در روابط میان دو کنشگر می‌گذارد (Booth and Nicholas, 2008) و در این رابطه از جمله نویسندگانی که در مسئله‌ی امنیت و هویت اندیشیده‌اند که در تلاش برای پرداختن به این موضوع در روابط دو دولت توجه کرده است، سازه‌انگاری واقع‌گرایانه ساموئل بارکین می‌باشد که به دنبال ترکیب رویکردهای سازه‌انگارانه غالباً اجتماعی با رویکردهای واقع‌گرایانه است که بر اهمیت قدرت تمرکز می‌کنند و معمای امنیت و هویت را در هم می‌آمیزد (Barkin, 2010: 5-32).

در مسئله‌ی شکل‌گیری هویت، در مقابل کنش واحدی که از سوی دوست یا دشمن اتخاذ می‌شود، ممکن است برخوردهای متفاوتی صورت گیرد به این دلیل که معنای کنش آن‌ها متفاوت می‌باشد (Wendt, 1999: 85). مثلاً دستیابی دولت‌هایی مانند فرانسه، بریتانیا به سلاح هسته‌ای به عنوان متحد ایالات متحده با دستیابی جمهوری اسلامی ایران به چنین تسلیحات هسته‌ای معانی متفاوتی را در تصور و ادراک ایالات متحده دارد و در نتیجه واکنش آن نیز متفاوت است که منجر به اتخاذ تصمیمات

خصمانه از سوی آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی ایران که درصدد دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای است، می‌شود چون به این ادراک می‌رسد که هویت و منافع آن توسط ایران به خطر افتاده است.

بنابراین با توجه به این که مفهوم امنیت در رابطه‌ی متقابل با رفتار دولت قرار دارد، هویت‌ها در بستری هنجاری و ارزشی که در آن جامعه وجود دارد، حاصل می‌شود بر این اساس دولت‌ها دارای هویت‌های متفاوت و در نتیجه منافع متفاوت می‌باشند. لذا دولت‌هایی که دارای ارزش نزدیک به هم می‌باشند، از هویت‌های مشابه و تا حدودی مکمل برخوردار می‌باشند. در نتیجه می‌توان گفت دستیابی دولت فرانسه به سلاح‌های هسته‌ای از دیدگاه آمریکا با توجه به دارا بودن هویت و ارزش‌های مشترک بین آن‌ها تهدیدی برای امنیت ملی آن محسوب نمی‌شود. در صورتی که دستیابی دولت جمهوری اسلامی ایران به سلاح‌های هسته‌ای با توجه به در تعارض قرار داشتن انگاره‌ها، ایده‌ها و ارزش‌های آن‌ها با یکدیگر تهدیدی برای امنیت خود دانسته و به انحای مختلف سعی در جلوگیری از ایران از دستیابی به سلاح هسته‌ای دارد (Kolodziej, 2005: 261)

### نتیجه‌گیری

در نتیجه‌ی این مبحث می‌توان گفت که سازه‌انگاری به این بحث می‌پردازد که کشورها برای برقراری صلح و همکاری باید از اندیشیدن و عمل کردن بر مبنای رئالیسم محض اجتناب کرده و مطابق با هنجارهای امنیت دسته‌جمعی رفتار نمایند. با توجه به این که از دید این رویکرد ادراکات و انتظارات بین‌الذاتی به عنوان داور نهایی در تعیین رفتار کشورها مطرح می‌باشد کشورها باید هویت و منافع خود را در رابطه با سایر بازیگران تغییر داده تا بتوانند برای برقراری صلح به یک اجتماع واحد با منافع مشترک دست یابند. سازه‌انگاری کشورها را به صورت بازیگرانی در نظر می‌گیرد که آن‌ها چگونه می‌اندیشند و رفتار می‌کنند و مطرح می‌کند که کشورها قابل تغییر می‌باشند و با تعریفی نوین و تغییر و تجدید نظر در انگاره‌ها و هویت‌های خود از روابط خصمانه با یکدیگر پرهیز کرده و برای ایجاد جهانی صلح‌آمیز با یکدیگر همکاری کنند. بر این اساس دو کشور ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران می‌توانند با تغییر در هویت‌ها، ایده‌ها و ارزش‌های خود بجای اتخاذ رویکرد خصمانه و تقابل‌گرایانه که منجر به ایجاد ناامنی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌شود، با در پیش گرفتن رویکردی همکاری‌جویانه و تعامل‌گرایانه موانع موجود برای از سرگیری مذاکرات در روند هسته‌ای مابین خود را برطرف کنند (John, 2000: 212-187).

در پایان می‌توان به این نتیجه رسید که از یک سو هرگونه تغییر در سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران در موضوع هسته‌ای نیازمند تغییر در هویت ساخته شده در ایران است و این تغییر نیازمند زمان و نیز باز اندیشی در انگاره‌ها است. از سوی دیگر هر گونه سیاست و راه حلی از سوی غرب و به ویژه آمریکا برای موضوع هسته‌ای ایران نیازمند شناخت از این کشور و از مردم و مسئولین و خواسته‌های ایشان است و این دولت‌ها باید این موضوع را در نظر بگیرند که بر اساس هویت ایرانی-اسلامی و اینکه این هویت، خود را رهبر جهان اسلام و نیز مظهر مقاومت و عدالت خواهی در جهان می‌داند، مورد توجه قرار دهند.

### منابع

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات قومس.
- تیشه یار، ماندانا (۱۳۸۸)، «بررسی سیاست های ناتو در منطقه اورآسیا بر اساس نظریه برساخته گرایی»، مطالعات اورآسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۴.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، «امنیت هستی شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۸)، «درآمدی بر نظریه های اثبات گرایانه و پسا اثبات گرایانه در سیاست و روابط بین الملل»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۸، تابستان ۸۸.
- روحی، مجید (۱۳۸۸)، «رابطه فرهنگ و دیپلماسی در سیاست خارجی فرانسه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره ۴.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۱) «عراق جدید، خاورمیانه جدید: پی‌آمدهای نظری برای ایران»، فصلنامه مطالعاتخاورمیانه، شماره ۴، سال نهم.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۱)، روابط ایران و آمریکا، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت (۱۳۸۶) «سازه انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۷، شماره ۴.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران، انتشارات سمت.
- نخعی، هادی (۱۳۷۶)، توافق و تزاخم منافع ملی: بررسی سیاست خارجی دولت های ملی و اسلامی، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- نوذری، حسین (۱۳۸۱)، پست مدرنیته و پست مدرنیسم، تهران، انتشارات نقش

جهان.

- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «سازه انگاری: از روابط بین الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۴.
- هویف، تد (۱۳۸۶)، «نوید مکتب برسازی برای نظریه روابط بین الملل»، نواقع گرای، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و روابط بین وزارت امور خارجه.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه های اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- United States, Department of State."Daily Press Briefing." Last modified December 13, 2002. <http://20012009.state.gov/r/pa/prs/dpb/2002/15976.htm>.
- "President Delivers Commencement Address at the United States Merchant Marine Academy." Last modified June 19, 2006. <http://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/releases/2006/06/20060619-1.html>.
- Barkin, J. Samuel,(2010), Realist Constructivism. Cambridge: Cambridge University Press.
- Booth, Ken, and Nicholas J. Wheeler.( 2008), The Security Dilemma: Fear, Cooperation and Trust in World Politics. New York: Palgrave MacMillan,.
- Campbell, David,( 1998). Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity. Revised Edition ed. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Fierke, Karin.(2007), Critical Approaches to International Security. Cambridge: Polity Press.
- Hopf, Ted. "The Promise of Constructivism in International Relations Theory." International Security 23, no. 1 (1998).
- Jervis, Robert.( 1976), Perception and Misperception in International Politics. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- John, mearsheimer (2000), The False Promise of International institution, op.cit: Daleb C. Copeland" , The Constvuctivist Challenge to Structural Realism", International Security, vol. 25, No. 2.
- Kolodziej, Edward (2005), Security and international Relations, New York:Combridge university Press.

- Kubalkova, v (2001), "Foreign Policy in a Constructed World", Armonk And London: M. E. Sharp.
- Moshirzadeh, Homeira. (2007), "Discursive Foundations of Iran's Nuclear Policy." Security Dialogue 38.
- Mutimer, David.( 2000), The Weapons State: Proliferation and the Framing of Security. Boulder: Lynne Rienner Publishers.
- Neumann, Iver B.(1999), Uses of the Other: "The East" in European Identity Formation. Minnesota, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Perkovich, George.(2008) "Iran Says "No"—Now What?" Carnegie Endowment for International Peace, September 2008. [http://www.carnegieendowment.org/files/pb63\\_perkovich\\_iran\\_final.pdf](http://www.carnegieendowment.org/files/pb63_perkovich_iran_final.pdf).
- Ruggie, John Gerard,( 1998) Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization. London: Routledge.
- Seifzadeh, Hossein, (2005)," Iran Assertiveness in Maintaining its Nuclear Technology: Foreign effectiveness and Domestic Efficiency", Regional in/Security: redefining threats and Responses, Antalya.
- Smith, S. (2001), " Reflectivist and Constructivist Approachs in international Theory", in Baylis and Smith eds:224-49.
- Weldes, Jutta, Mark Laffey, Hugh Gusterson, and Raymond Duvall, eds.(1999) Cultures of Insecurity: States, Communities, and the Production of Danger. Minnesota, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1999.
- Wendt, Alexander (1992), "Anarchy is What States Make of it: the Social Construction of power Politics", in International organizations, Vol46 no,2.
- Zones, Stephan(2005)," the U.S and Iran: Democracy, Terrorism, and Nuclaeer weapons", foreign policy in focus.